

نشانه‌شناسی منشور

کوروش



این روزها درباره منشور کوروش و آوردن این استوانه به ایران صحبت زیاد می‌شود. در این یادداشت کوتاه می‌خواهم نگاهی بیندازم به کارکرد معاصر این شیء و دلالت‌های همراه آن و همچنین به متنی که روی آن نوشته شده است که کمتر در جزئیات به آن توجه شده و نگاه نزدیک به متن در هیاهوی خود شیء گم شده است.

این شیء که یک بار نیز در جشن‌های دو هزار و پانصد ساله در دوران رژیم گذشته به ایران آورده شد، این روزها در سخنانی که درباره‌اش گفته می‌شود دلالت بر بزرگی، شکوه و عظمتی اسطوره‌ای می‌کند که با مفاهیم و آموزه‌های حقوق بشر و عدالت‌خواهی همراه شده است. حالا در هیجانات ناشی از مجاور شدن با این شیء سخن از کوروش بزرگ، شاه جهان، گفته می‌شود و سخن از آسمانی بودن سخنان کوروش و امثال آن. حال اینکه یک نفر، که از قضا شاه هم هست، آیا خوب است که یک‌تنه شاه این و شاه آن و شاه جهان باشد یا نه، بماند. اینکه آیا اصولاً دوران این گونه عظمت‌طلبی‌های جهان‌گشایانه به سر رسیده است یا نه و امثال این مباحث خارج از حوصله و حجم این ستون است، بماند برای بعد. اما مایلم نگاهی از نزدیک بکنم به متن این استوانه.

متن این منشور از دو بخش تشکیل شده است؛ بخش اول از زبان کوروش نیست و ظاهراً از زبان ناظری است ناشناخته که شرایط را روایت می‌کند. او در واقع داستانی را روایت می‌کند به این ترتیب که: «مرد ناشایستی به فرمانروایی کشورش رسیده بود. او آیین‌های کهن را از میان برد و چیزهای ساختگی به جای آن گذاشت. معبدی بدلی از نیایشگاه اسگیله برای شهر اور و دیگر شهرها ساخت. او کار ناشایست قربانی کردن را رواج داد که پیش از آن نبود... هر روز کارهایی ناپسند می‌کرد، خشونت و بدکرداری. او کارهای روزمره را دشوار ساخت. او با مقررات نامناسب در زندگی مردم دخالت می‌کرد. اندوه و غم را در شهرها پراکند. او از پرستش مردوک خدای بزرگ روی برگرداند. [...] از ناله و دادخواهی مردم خدای بزرگ ناراحت شد. دیگر ایزدان آن سرزمین را ترک کرده بودند. مردم از خدای بزرگ می‌خواستند به وضع همه باشندگان روی زمین که زندگی و کاشانه‌شان رو به ویرانی می‌رفت، توجه کند. مردوک خدای بزرگ اراده کرد تا ایزدان به بابل برگردند. ساکنان سرزمین سومر و اکد مانند مردگان شده بودند. مردوک به سوی آنان متوجه شد و بر آنان رحمت آورد. مردوک به دنبال فرمانروایی دادگر در سراسر کشورها به جست‌وجو پرداخت؛ به جست‌وجوی شاهی خوب که او را یاری دهد. آنگاه او نام کوروش پادشاه انشان را بر خواند. از او به نام پادشاه جهان یاد کرد. او تمام سرزمین گوتی را به فرمانبرداری کوروش درآورد. همچنین همه مردمان ماد را. کوروش با هر سیاه‌سر (یعنی هر انسان) دادگرانه رفتار کرد. کوروش با راستی و عدالت کشور اداره می‌کرد. مردوک، خدای بزرگ، با شادی از کردار نیک و اندیشه نیک این پشتیبان مردم خرسند بود. او کوروش را برانگیخت تا راه بابل در پیش گیرد در حالی که خودش همچون یآوری راستین دوشادوش او گام برمی‌داشت. لشگر پرشمار او که همچون آب رودخانه شمارش‌ناپذیر بود آراسته به انواع جنگ‌افزارها در کنار او راه می‌سپردند. مردوک مقرر کرد تا کوروش بدون جنگ و خونریزی به شهر بابل وارد شود. او بابل را از هر بلایی ایمن داشت. او نبونیدشاه را به دست کوروش سپرد. مردم بابل، سراسر سرزمین سومر و اکد و همه فرمانروایان محلی فرمان کوروش را پذیرفتند. از پادشاهی او شادمان شدند و با چهره‌های درخشان او را بوسیدند. مردم سروری را شادباش گفتند که به یاری او از چنگال مرگ و غم‌رهایی یافتند و به زندگی بازگشتند. همه ایزدان او را ستودند و نامش را گرامی داشتند.»

این بخش اول این روایت است. کسی روایت می‌کند که مردمان سرزمینی به دلیل بی‌لیاقتی حاکمش از هر جهت گرفتار شده بودند و مردوک خدای بزرگ کوروش را برای نجات این مردمان گسیل می‌کند و کوروش بدون خونریزی وارد بابل می‌شود. مردم از اینکه نجات یافته‌اند خشنود می‌شوند. این بخش اول منشور است. تا سطر ۲۰ این استوانه راوی زمینه داستانی را روایت می‌کند که به کوروش و آنچه او در کشور گشایی‌اش انجام داده، مشروعیت می‌بخشد. مباد که هیجان‌زده‌ها از این گفته ناخشنود شوند ولی حاکمان سراسر جهان روایتگران و تاریخ‌نویسانی داشته‌اند تا آنها را برگزیده خدا و عدالت‌پرور معرفی کنند. بگذریم. اما آنچه ستودنی است، فارغ از اینکه راست است یا دروغ و گفته‌هایی است برای توجیه قدرت و اعمال قدرت یا نه، این است که یک تقابل آشکار در این متن بین دو نیرو وجود دارد؛ آن که برای



مردمانش فلاکت و بدبختی و گرسنگی و تباهی به ارمغان آورده است و آن که آمده است تا برایشان نشاط و شادی و رفاه و آزادی بیاورد.

بخش دوم این منشور از زبان اول شخص است و این بار کوروش از زبان اول شخص مفرد سخن می‌گوید: «منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانمند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهارگوشه جهان. پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان، نوه کوروش (کوروش یکم)، شاه بزرگ، شاه انشان، نبیره پیش‌پیش، شاه بزرگ، شاه انشان. از دودمانی که همیشه شاه بوده‌اند و فرمانروایی‌اش را خداوند مردوک گرامی می‌دارد و با خرسندی قلبی پادشاهی او را خواهانند. آنگاه که بدون جنگ و پیکار وارد بابل شدم، همه مردم گام‌های مرا با شادمانی پذیرفتند. در بارگاه شاهان بابل بر تخت شهریاری نشستم. مردوک دل‌های پاک مردم بابل را متوجه من کرد، زیرا من او را رجمند و گرامی داشتم. ارتش بزرگ من به صلح و آرامی وارد بابل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین وارد آید. وضع داخلی بابل و جایگاه‌های مقدس‌اش قلب مرا تکان داد. من برای صلح کوشیدم. نبونید، مردم درمانده بابل را به بردگی کشیده بود؛ کاری که درخور شأن آنان نبود. من برده‌داری را برانداختم. به بدبختی‌های آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیاززند. فرمان دادم که هیچ‌کس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. مردوک از کردار من خشنود شد. او بر من کوروش، که ستایشگر او هستم، بر پسر من کمبوجیه، و همچنین همه سپاهیان من، برکت و مهربانی‌اش را ارزانی داشت. ما همگی شادمانه در صلح و آستی مقام بلندش را ستودیم. به فرمان مردوک همه شاهانی که بر اورنگ پادشاهی نشسته‌اند، و همه پادشاهان سرزمین‌های جهان، از دریای بالا تا دریای پایین (دریای مدیترانه تا خلیج فارس) همه مردم سرزمین‌های دوردست، همه پادشاهان آموری، همه چادرنشینان، مرا خراج گزاردند و در بابل بر من بوسه زدند. از... تا آشور و شوش من شهرهای... که ویران شده بود را از نو ساختم. فرمان دادم تمام نیایشگاه‌هایی را که بسته شده بود بگشایند... همه مردمانی که پراکنده و آواره شده بودند را به جایگاه‌های خود برگرداندم. خانه‌های آنان را آباد کردم. همه مردم را به همبستگی فراخواندم. ... اینکه چه کنیم با این تناقض که کوروش با سپاهی چین و چنان و با سلاح‌هایی آنچنان برای نجات مردم بابل و آوردن صلح و آرامش برای آنها به راه افتاده بود را فعلاً کنار می‌گذاریم. با این هم کاری نداریم که او از دودمانی بوده است که همیشه شاه بوده‌اند. با این هم که به هر حال همه این اقوام دیگر که کوروش برایشان شادی و آسایش به ارمغان برده است، باید خراج‌گزار او باشند و به او باج و خراج بدهند کاری نداریم. متن به ما می‌گوید که او خواهان کثرت اعتقادات و ادیان و آیین‌ها و باورهای مختلف بوده است و به آزادی ادیان و باورها احترام می‌گذاشته و فرمان داده همه نیایشگاه‌ها را بگشایند. او با آوارگی و ویرانی مخالف بوده و برده‌داری را هم ملغی کرده است. حاصل کار، هر چند سرشار از تناقض، این وضعیت دوقطبی متن است که به این روایت شکل می‌دهد.

*** ترجمه منشور از رضا مرادی غیاث‌آبادی است.